

## دفاع از نظریه معناداری هورویچ در برابر برخی انتقادات

سید محمد علی حجتی<sup>۱</sup>، هومن محمد قربانیان<sup>۲</sup>، لطف الله نبوی<sup>۳</sup>، ارسلان گلغام<sup>۴</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۰۲ - تاریخ پذیرش نهایی ۱۳۹۲/۰۷/۰۱)

### چکیده

برای حل معمای معناداری کلمات، پل هورویچ پیشنهاد می‌کند که برخی کاربردهای یک کلمه در مرتبه‌ای بالاتر از دیگر کاربردها بوده و به وجود آورنده الگوی حاکم بر کاربرد آن کلمه هستند. ویژگی پذیرش این کاربردهای خاص، باور به آن‌ها را در نظام باورهای کاربر توجیه کرده و سپس این باورها مانند یک اصل معناشناسی، دیگر کاربردها را تبیین می‌کنند. اما این ایده نمی‌تواند همه کاربردهای یک کلمه را توجیه کند. در این مقاله، به کمک روش تحلیل مفهومی و منطقی، پیشنهاد می‌شود که نخست، اگرچه ویژگی پذیرش، توجیه‌گر کاربردهای معمول کلمه است، اما می‌توان برای کاربردهای غیرمعمول، ویژگی‌هایی مشابه ویژگی پذیرش فرض کرد. دوم، نقش محوری در تعیین معنای یک کلمه را ویژگی پذیرش آن بر عهده دارد، اما محقق شدن شرایط ظهور ویژگی پذیرش، بر محقق شدن شرایط لازم برای ویژگی‌های دیگر مؤثر است. سوم، تنها ویژگی پذیرش یک کلمه دارای خصیصه غیرالتفاتی بودن است.

**کلیدواژه‌ها:** پل هورویچ، نظریه کاربردی معناداری، ویژگی پذیرش، ویژگی غیرالتفاتی.

۱. نویسنده مسئول، دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس. Email: hojatima@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس.

۳. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس.

۴. دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس.

## ۱. درآمد

نظریه کاربردی معناداری<sup>۱</sup> در توضیح و توجیه معنای کلمات، سابقه‌ای در اندازه فلسفه تحلیلی و نظریات ویتگنشتاین دارد. ایده اولیه چنین بود که معنای یک واژه از کاربردهای آن - یا به بیانی دقیق‌تر از نظم حاکم بر کاربرد آن واژه در جملات - به وجود می‌آید. این ایده ویتگنشتاین نتوانست به عنوان یک نظریه دقیق معناداری مطرح شود، زیرا فهم ابتدایی از «کاربرد» بسیار مبهم، رفتارگرایانه، و کلی بوده و نمی‌تواند نشان دهد چگونه معنا در باز نمود واقعیت، انتقال معرفت، کسب دانش جدید و هنجارهای اجتماعی نقش بازی می‌کند. اما پل هورویچ با نوشتن کتاب معنا در سال ۱۹۹۸ روح تازه‌ای در این نظریه دمید. در نظریه معناداری که در ادامه معرفی و نقد می‌شود، دیدگاهی تصحیح‌شده و فروکاهشی از نظریه معناداری هورویچ ارائه شده و راهی جدید برای درک چگونگی معنا باز می‌شود.

هورویچ در مواضع مختلفی از توضیح دیدگاه خود، تأکید می‌کند که هر نظریه معنا-داری باید بر این نظر عام منطبق باشد که معنای یک کلمه توضیح‌دهنده نحوه کاربرد آن است. بر اساس همین دیدگاه عمومی، این فرضیه مطرح می‌شود که معنای یک کلمه بر اساس برخی تمایلات<sup>۲</sup> و استعدادهایی ساخته می‌شود که در کاربر زبان به وجود می‌آیند و او را به کاربردهای درست از آن کلمه سوق می‌دهند. این تمایلات و استعدادها، از برخی جملات خاص که دارای ویژگی خاصی به نام ویژگی پذیرش هستند به وجود آمده و سبب می‌شوند کاربر زبان در شرایط خاصی، استفاده از برخی جملات حاوی کلمه مورد نظر را مقبول بداند؛ یعنی کاربر زبان در مواجهه با شرایطی خاص، مثلاً مواجهه با شیء قرمز، تنها استفاده از برخی جملات حاوی کلمه «قرمز» را مقبول می‌داند و همین تمایل به استفاده از تنها برخی جملات حاوی کلمه «قرمز»، محتوای مفهوم «قرمز بودن» یا معنای محمول «... قرمز است» را تشکیل می‌دهد. در ادامه، ابتدا توضیح داده می‌شود منظور از مقبول دانستن برخی جملات و ویژگی مرتبط با آن چیست. سپس برخی مسایل و انتقادات مرتبط با این نظریه بیان شده و در انتها پیشنهادهایی برای رفع آن‌ها ارائه می‌شود.

## ۲. پیشینه تحقیق

نظریه‌های معناداری در سنت تحلیلی جایگاهی میان مباحث معرفت‌شناسی و منطق داشته و به این جهت دارای اهمیت زیادی هستند. نظریه معناداری که توسط هورویچ

---

1. Use theory of meaning  
2. Dispositions

ارائه شده، در سنت غربی تعادلی را میان طبیعت‌گرایی کواینی و نظریه‌های صرفاً ذهن‌گرایانه برقرار می‌کند که متأسفانه در زبان فارسی بسیار کم به آن پرداخته شده است. همچنین اشکالاتی در این نظریه دیده می‌شود که هنوز به آن‌ها پاسخ داده نشده است. در این مقاله سعی شده علاوه بر معرفی این دیدگاه بدیع، اصلاحاتی نیز در آن صورت گیرد.

### ۳. ویژگی پذیرش کاربرد یک کلمه در یک جمله

ابده اصلی نظریه معناداری هورویچ این است که معنای یک کلمه از برخی جملات حاوی آن کلمه مشتق می‌شود که ویژگی خاصی به نام پذیرش دارند. ویژگی پذیرش سبب می‌شود برخی جملات حاوی کلمه نقشی برجسته پیدا کرده و تعیین می‌کند چه شرایطی باید مهیا باشد تا به عنوان مثال بتوان به شکلی درست یک کلمه را به برخی از اشیا نسبت داد. مثال هورویچ چنین است:

(۱) ویژگی پذیرش مربوط به کلمه «قرمز» که کاربرد آن را تعیین می‌کند، همان تمایل ما به استفاده از کلمه «قرمز» در مواجهه و دیدن چیزی قرمز است اگر و تنها اگر آن چیز به طور واضح قرمز باشد [۳، ص ۴۵ و ۴، ص ۲۶].

جملات مهمی مانند جمله (۱) دارای خصوصیت خاصی هستند. یعنی علاوه بر تعیین کاربردهای صحیح از سقیم، در نظام ذهنی-زبانی کاربر هم نقشی ویژه دارند؛ بدین ترتیب که این جملات در هر شرایطی، در نظام باورهای کاربر قرار می‌گیرند. کاربر زبان همیشه ممکن می‌داند که بتوان این جملات را باور کرد و در مقدمات یک استدلال (چه نظری و چه عملی) به کار برد؛ یعنی جمله دوشرطی زیر را می‌توان به عنوان یک قضیه به هر سطری از برهان اضافه کرد:

«شیء X قرمز است» اتا شیء X به طور واضح قرمز باشد.

این خصوصیت این جملات را «پذیرش» آن‌ها می‌نامیم. این ویژگی سبب گرایش به قاعده و قانونی کلی در کاربردهای یک کلمه می‌شوند. نمونه بسیار خوبی از چنین نقشی در نظریه تقسیم کار زبانی پاتنام نشان داده شده است. طبق این نظریه، نوعی نظام تقسیم کار در زبان وجود دارد و متخصصان هر رشته‌ای مسئول ایجاد معنا برای کلمات مورد استفاده در تخصص خود هستند. به عنوان مثال تلافروشان، متخصصان مرتبط با کلمه طلا بوده و این افراد با برجسته کردن جملاتی خاص، سبب ایجاد کاربردهایی خاص از واژه «طلا» می‌شوند. به تعبیر دیگر، جملات تلافروشان در اشاره به طلا، مقبول دیگر کاربران زبان است [۷، ص ۱۴۴].

ویژگی پذیرش برای آن که بتواند توضیح‌دهنده امور ذهنی و معنایی،<sup>۱</sup> مانند باور یا مصداق، باشد باید با دیگر ویژگی‌های مرتبط با کلمه، مانند ویژگی‌های آوایی یا گرامری، متفاوت باشد. وجه تمایز این ویژگی غیرالتفاتی<sup>۲</sup> بودن است. ویژگی‌های غیرالتفاتی آن‌هایی هستند که ماهیت و ذات آن‌ها از توجه و التفات به چیزی غیر از خود حاصل نمی‌شود. امور التفاتی، به عنوان مثال، دانستن و علم همیشه به صورت «دانستن چیزی» است؛ یعنی دانستن دارای التفات و توجه به موضوع دانش است. اما حالت ذهنی «خوشحالی» متوجه چیزی نیست. اگرچه خوشحال بودن دارای علت است، اما مستقل از علتش در ذهن حضور دارد، در حالی که دانستن و علم نمی‌تواند مستقل از موضوع دانش در ذهن حاضر باشد. چنین حالات ذهنی، مانند خوشحالی یا غم یا اضطراب، غیرالتفاتی نامیده می‌شوند. جان سرل در این باره چنین می‌گوید:

اکنون روشن است که همه احوال ذهنی ما جهت‌دار یا ملتفت به چیزی نیست. به عنوان مثال، اگر احساس درد، خارش یا قلقلک کنم، چنین حالات ذهنی ملتفت چیزی نیستند؛ آن‌ها بر خلاف باورهایمان که «درباره» چیزی هستند، «درباره» هیچ چیزی نیستند [۹، ص ۲۵۹].

بنا به توضیحات فوق، پذیرش استفاده از جمله «این سطح قرمز است» در مواجهه با یک سطح قرمز، یک ویژگی غیرالتفاتی برای کاربر زبان بوده و کاربر زبان درستی این کاربرد از کلمه قرمز را به طور مستقل درک می‌کند و به آن اذعان دارد و چنین نیست که مقبول بودن و صحت این کاربرد را متوقف به صحت چیز دیگری بداند.

#### ۴. کفایت ویژگی پذیرش در توضیح معنا

فرضیه اصلی هورویچ این است که ویژگی پذیرش یک کلمه، تعیین‌کننده الگوی کلی حاکم بر کاربرد آن کلمه بوده و معنای اصلی و عمومی آن را مشخص می‌کند. اما الکساندر میلر، یکی از نظریه‌پردازان حوزه معنا‌داری، معتقد است معنای یک کلمه از پذیرش برخی جملات حاوی آن حاصل نمی‌آید [۶، ص ۱۶۶]. مثلاً آیا در موارد زیر نیز این ویژگی می‌تواند صحت کاربرد کلمه «قرمز» را تبیین کند؟  
فرضاً جسمی در تاریکی مطلق باشد اما «قرمز» خطاب شود؛  
مواردی که به نادرستی جسمی قرمز دانسته شود؛  
اگر جمله‌ای مانند «اگر کاغذی قرمز است، آن‌گاه رنگی است» بیان شود.

۱. ویژگی‌های معنایی یک واحد زبانی، مثل کلمه یا جمله، آن‌هایی هستند که در تشکیل معنای آن واحد سهیم هستند مانند مصداق کلمات یا ترادف کلمات (که نسبتی است میان ویژگی‌های معنایی کلمات).

2. Non-intentional

میلر صورت‌بندی هورویچ از ویژگی پذیرش را چنین درک می‌کند که حتماً باید کاربر زبان در لحظه بیان کلمه «قرمز» در حالت مواجهه با سطح قرمز باشد. اما در حالت‌های مشروط و فرضی چنین شرطی برقرار نیست. از نظر میلر، ویژگی پذیرش صورتی دو شرطی دارد که طرف از چپ به راست آن مستقل از درک و برداشت کاربر زبان است:

کاربر زبانی می‌تواند بگوید «شیء x قرمز است» اتا شیء x به طور واضح قرمز باشد. بدین ترتیب اگر فردی به اشتباه سطحی که قرمز نیست را قرمز بخواند یا در بیابان سراب ببیند، آن‌گاه ویژگی پذیرش کلمه برآورده نشده است، پس یا کاربرد کلمات در چنین حالاتی درست نیست (اگرچه طبق عقل سلیم این کارکردها ممکن است) یا ویژگی پذیرش قدرت لازم برای تبیین معنای کلمات را ندارد.

علاوه بر میلر، اشکال در فهم فرضیه فوق، گریبان‌گیر استفان شیفر نیز شده است. شیفر اشاره دارد که اگر معنای یک کلمه بر تک‌تک کاربردهای آن حاکم باشد پس باید بتواند توضیح دهد که چرا و چگونه یک خواننده برای گرم کردن صدا و گلوی خود، کلمه مثلاً «آفتاب» را چندین بار و با صدای بلند تکرار می‌کند. شیفر از این نکته نتیجه می‌گیرد که ویژگی پذیرش یک کلمه، نمی‌تواند در همه حال تبیین‌کننده معنا یا الگوی کاربرد آن باشد [۸، ص ۵۳۱].

میلر در جمله اول، حالتی را در نظر می‌گیرد که کلمه «قرمز» در شرایطی غیرایده‌آل، مثلاً مکانی که هیچ نوری وجود ندارد، به کار برده شود. هورویچ ویژگی پذیرش رنگ‌ها را تمایل و استعداد به کار بردن آن‌ها در شرایطی که رنگ مورد نظر به وضوح مشهود است می‌داند، اما وقتی نوری برای مشاهده واضح رنگ شیء وجود ندارد چگونه این کلمات به کار برده می‌شوند؟ این مثال نشان می‌دهد فرضیه هورویچ و فرمول‌بندی او از ویژگی پذیرش، نیاز به ارتقا یا اضافه کردن برخی موارد تقویتی دارد. مثلاً اگر صورت اولیه ویژگی پذیرش رنگ «قرمز» چنین باشد:

ویژگی پذیرش رنگ قرمز یعنی تمایل و استعداد کاربران زبان به استفاده از کلمه «قرمز» اگر و تنها اگر شیء مشهود به طور واضح قرمز باشد.

آن‌گاه باید به صورت زیر اصلاح شود تا کاربرد آن در تاریکی را نیز پوشش دهد:

ویژگی پذیرش رنگ قرمز یعنی تمایل و استعداد کاربران زبان به استفاده از کلمه «قرمز» اگر و تنها اگر شیء مشهود به طور واضح قرمز باشد یا باور عمومی بر این باشد که در صورت آمادگی شرایط به طور واضح قرمز دیده می‌شود.

در جملهٔ دوم، کلمهٔ «قرمز» چه به صورت آگاهانه (فریبکارانه) و چه ناآگاهانه، اشتباه به کار برده شده است. در پاسخ باید گفت، در مورد فریبکاری که امری خودآگاه است، فردی که کلمهٔ «قرمز» را به اشتباه به کار می‌برد، می‌خواهد کاربرد او از «قرمز» در نظر شنونده، منطبق بر ویژگی پذیرش «قرمز» باشد، اما چون ویژگی پذیرش به خودی خود می‌تواند نشان دهد چه کاربردهایی صحیح است، در مورد فریبکاری نیز نشان می‌دهد که فرد فریبکار قصد دارد چه معنا و چه پذیرشی را در مخاطب خود برانگیزاند. پس در مورد فریبکاری نیز ویژگی پذیرش، اگرچه به شکل غیرمستقیم، کاربردهای کلمهٔ «قرمز» را تعیین می‌کند؛ یعنی در مورد اشتباه یا فریبکاری نیز ویژگی پذیرش حضوری اصلی و فعال دارد و کاربردهای کلمه را تعیین می‌بخشد. این ویژگی پذیرش است که به فرد فریبکار می‌گوید: اگر می‌خواهی کسی را فریب دهی و چیزی که قرمز نیست را قرمز بقبولانی باید از کلمهٔ «قرمز» (و نه کلمهٔ دیگری) استفاده کنی! در واقع نباید انتظار داشت ویژگی پذیرش عنصر فریبکاری یا اشتباه را توضیح دهد، بلکه این ویژگی باید معنای یک کلمه را از طریق کاربردهای مقبول آن توضیح دهد که اتفاقاً در مورد مثال فریبکاری نیز همین ویژگی نشان می‌دهد که چه کاربردهایی درست و مقبول است و فرد فریبکار باید از همین کاربردها استفاده کند.

اکنون که به دو مثال انتقادی میلر پاسخ دادیم مناسب است مثال سوم او را نیز بررسی کنیم، یعنی حالتی که استدلال می‌کنیم «این صندلی قرمز است، پس این صندلی رنگی است». به نظر می‌رسد در بیان این استدلال اصلاً از ویژگی پذیرش استفاده نشده باشد، یعنی کلمهٔ «قرمز» در این مثال، نه در هنگام مواجهه با شیء ای قرمز، بلکه در هر موقعیتی می‌تواند به کار رود و اصلاً به تمایل و استعداد ما به کار بردن کلمهٔ «قرمز» در مواجهه با اشیای قرمز مربوط نیست. در پاسخ به این انتقاد باید به این نکته توجه کنیم که قرمز بودن چیزی، زیرمجموعهٔ رنگی بودن آن است. یعنی تنها زمانی متمایل و مستعد به کار بردن کلمهٔ «قرمز» هستیم که شرط لازم آن وجود داشته باشد و شرط لازم قرمز بودن شیء، رنگ داشتن آن است. یا به صورت منطقی:

اگر شیء ای رنگی نباشد آن گاه قرمز نیست

یا

اگر شیء ای قرمز باشد آن گاه رنگی است.

اضافه کردن این شرط لازم به ویژگی پذیرش کلمهٔ «قرمز»، ما را متقاعد می‌کند که این ویژگی می‌تواند الگوی کلی کاربرد کلمهٔ «قرمز» را در همهٔ موارد، از جمله استدلال فوق توضیح دهد. اما باید گفت اگرچه تقریباً به همهٔ انتقادات میلر پاسخ گفته‌ایم اما

آن چه مشخص می‌شود آن است که هورویچ برای حفظ سادگی فرضیه خود بسیاری از پیچیدگی‌ها را کنار گذاشته است.

## ۵. ورود معانی جدید به زبان، امکان حدس، تردید و...

در این بخش قصد داریم به این مسئله بپردازیم که چگونه پذیرش می‌تواند الگوی حاکم بر کاربرد کلمات را در مواردی معین کند که قصد داریم با حدس زدن یا تردید کردن، دامنهٔ مصادیق یک کلمه را بزرگتر یا کوچکتر از اندازه‌ای کنیم که در وضعیت فعلی مفروض است. مثلاً فرض کنید حدس می‌زنیم مادهٔ شفاف به نام پلازما فضای بین اجسام که خالی به نظر می‌رسد را پر کرده است. چنین حدس‌هایی در علوم تجربی بسیار رخ می‌دهند و دانشمندان کلماتی را به کار می‌برند که نشانگر کشف جدیدی بوده و سابقاً هیچ تمایل یا استعدادی برای به کار بردن آن کلمه در آن شرایط در شهود عام مردم دیده نشده است. این مسئله خصوصاً زمانی بیشتر خود را نشان می‌دهد که کلمه - ای قبلاً در موارد مشخصی استفاده می‌شده اما فردی حدس می‌زند که باید در شرایطی که کاملاً بدون سابقه است نیز مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً گربه‌سانی سیاه‌رنگ دیده می‌شود و دانشمندی حدس می‌زند که نوعی پلنگ باشد. پلنگ هیچ‌گاه در مورد موجودات سیاه‌رنگ استفاده نشده، پس می‌توان گفت ویژگی پذیرش کلمه «پلنگ» نمی‌تواند الگوی حاکم بر کاربرد آن را در مورد این حدس دانشمند توضیح دهد.

هورویچ به طور خاص در بحثی به نام شک‌گرایی استدلال می‌کند [۳، صص ۹۰-۹۱] که می‌توان معنای کلمه‌ای را مراد کرد حتی اگر به آن باور نداشت. یعنی اگر کسی ویژگی پذیرش یک کلمه را تصدیق نکند باز هم می‌تواند معنای حاصل از آن ویژگی پذیرش را درک کند و مورد استفاده قرار دهد. مثلاً کلمهٔ فلورزیستون<sup>۱</sup> و نظریهٔ مرتبط با آن، دیگر در علم شیمی و فیزیک جدید بی‌اعتبار است، اما با فرض کردن نظریهٔ فلورزیستون، معنای کلمهٔ «فلورزیستون» در کاربر زبان تثبیت شده و آن چه مدنظر طرفداران آن نظریه بوده، درک پذیر می‌شود. همچنین اگر فردی طرفدار منطق شهودی<sup>۲</sup> باشد، همچنان می‌تواند معنای ادات منطقی را همان طوری که در منطق کلاسیک

۱. نظریه فلورزیستون (Phlogiston theory) نظریه ای بود در علم شیمی که در سدهٔ هجدهم رواج داشت و بر مبنای آن همهٔ مواد قابل سوختن از جزئی به نام فلورزیستون تشکیل شده بودند که با سوختن آن ماده، فلورزیستون از ماده جدا شده و به شکل یک ماده ساده تر کاهش می‌یافت. البته این نظریه بعداً به طول کامل رد گردید.

2. Intuitionistic logic.

مدنظر است درک کند. این درک او از معنای ادات منطقی طبق منطق کلاسیک از ویژگی پذیرش آن‌ها که در منطق کلاسیک مفروض است حاصل می‌شود.

بدین ترتیب میان دانستن ویژگی پذیرش یک کلمه و تعهد به آن ویژگی تفاوت وجود دارد. گاهی تعهد به یک ویژگی پذیرش، مستقیم و غیرمشروط است، مانند تعهد به ویژگی پذیرش کلماتی که به طور روزمره در حال استفاده از آن‌ها هستیم. اما در مواردی دیگر، کلمه‌ای را به کار می‌بریم، درحالی که به الگوی کلی کاربرد آن متعهد نیستیم و صرفاً آن را به صورت مشروط فرض کرده‌ایم. مطمئناً این حالت دوم عام‌تر از حالت اول است، زیرا در حالت اول نیز این شرط وجود دارد اما به علت بداهت یا برخی قراردادهای آن را صادق می‌دانیم. مثلاً چراغ قرمز در چهارراه به معنای ممنوع بودن عبور است. آن‌چه این معنا را به چراغ قرمز می‌دهد، ویژگی پذیرشی است که قراردادهای اجتماعی به آن داده است. پس اگر کسی قراردادهای اجتماعی را بداند، آن‌گاه معنای چراغ قرمز را نیز خواهد فهمید. اما برای درک این معنا لزومی ندارد کاربر زبان از قبل در جامعه‌ای با چنین قراردادهایی زندگی کرده باشد؛ آن‌چه معنای چراغ قرمز را می‌سازد جمله شرطی زیر است (برای فردی که در شهرهای امروزی زندگی می‌کند مقدم جمله شرطی فوق مطمئناً صادق است):

اگر قراردادهای اجتماعی مربوط به قوانین راهنمایی و رانندگی از سوی کاربر زبان قبول شوند آن‌گاه چراغ قرمز به معنای ممنوعیت عبور است.

مثال دیگر در این مورد تفاوت میان دو فردی است که اولی از ابزاری استفاده می‌کند و دومی تنها نحوه کار با آن ابزار را در کتابی خوانده است. هر دو، معنای اسم آن ابزار را می‌دانند اگرچه این معنا در نزد فرد دوم از یک ویژگی پذیرش مشروط حاصل می‌شود. همین حالت برای فردی که قوانین یک بازی را می‌داند اما هیچ‌گاه آن بازی را انجام نداده برقرار است، مانند یک طرفدار ورزش گلف که هیچ‌گاه گلف بازی نکرده است. ویژگی پذیرش مانند یک تابع است و شرایطی را بیان می‌کند که در آن برخی جملات حاوی کلمه مورد نظر، مورد قبول واقع می‌شوند. باید توجه داشت که این شرایط ممکن است برای کاربر زبان هیچ‌گاه عیناً متحقق نشود.<sup>۱</sup>

۱. فن‌فراسن این تفاوت را به شکل دیگری توضیح می‌دهد. او میان قبول یک نظریه یا گزاره از یک طرف و از طرف دیگر باور به آن تفاوت قائل می‌شود. باور در مرتبه‌ای بالاتر از قبول یک گزاره قرار دارد و فردی که گزاره یا نظریه‌ای را قبول دارد تنها به نتایج تجربی آن باور دارد و نه خود گزاره. بدین ترتیب وقتی فردی که به منطق کلاسیک پایبند است سعی کند معنای ادات منطقی را طبق منطق شهودگرایانه درک کند، منطق شهودگرایانه را طبق نظر هورویچ به صورت امری مشروط می‌پذیرد، یا به تعبیر فن‌فراسن صرفاً قبول می‌کند درحالی که به آن باور ندارد. همچنین دانشمندان علوم تجربی نیاز



از سویی دیگر، یکی از انتقادات به کلیه نظریه‌های کاربردی معناداری این است که به نظر می‌رسد معنای یک کلمه با هر کشف جدید که مرتبط با آن کلمه باشد تغییر می‌کند. مثلاً با کشف پلنگ‌های سیاه‌رنگ، معنای «پلنگ» دچار تغییر می‌شود زیرا دامنه کاربردهای آن تغییر کرده است. جری فودور و ارنست لیپور [۱، ص ۵۱] معتقدند چنین امری از نظریه‌های کاربردی نتیجه شده و نادرستی آن‌ها را نشان می‌دهد، زیرا نباید انتظار داشت با تصدیق جملاتی شامل یک کلمه خاص که سابقاً درست دانسته نمی‌شدند معنای آن کلمه تغییر کند.

بر اساس توضیحات فوق می‌توان به این انتقاد چنین جواب داد که برخی کاربردهای یک کلمه، توضیح‌دهنده و توجیه‌گر دیگر کاربردهای آن هستند. آنچه ویژگی کاربرد، یا در زبان هورویچ ویژگی پذیرش نام دارد همین کاربردهای خاص است [۴، ص ۲۷]. پس هرگاه در نظریه‌های کاربردی معناداری، صحبت از معادل بودن معنا با کاربرد می‌شود، منظور همین کاربردهای توضیح‌دهنده است.<sup>۱</sup> بنابراین تا زمانی که این کاربردهای خاص، یا همان ویژگی پذیرش، ثابت بماند نحوه کاربرد یک کلمه، که همان معنای آن است، نیز ثابت می‌ماند. پس تصدیق یک جمله که دارای کاربردی جدید از یک کلمه است، مانند آنچه در پژوهش‌های علمی رخ می‌دهد، نحوه کاربرد کلمه یا معنای آن را تغییر نمی‌دهد.

## ۶. مسئله توضیح کاربردهای غیرمعمول

همان‌طور که در بخش قبل آمد، آنچه در اصل سازنده معنای کلمات است، ویژگی پذیرش کلمه به صورت مشروط است، بدین شکل که ویژگی پذیرش فضایی را در ذهن کاربر زبان می‌سازد که کاربردهای صحیح معین می‌شوند، با این تبصره که این کاربردها، موارد توصیفی و عام از کلمه هستند، اما همین کلمات گاهی در شرایطی به کار می‌روند که معنای معمول خود را نداشته اما همچنان کاربران آن زبان آن‌ها را می‌پذیرند و بی‌معنا تلقی نمی‌کنند، مانند زمانی که کلمات برای شوخی یا تمسخر استفاده می‌شوند. وقتی کلمه‌ای برای شوخی به کار می‌رود در واقع معنای اصلی خود را از دست داده و

---

ندارند تا نظریه فلورزیستون را باور داشته باشند تا معنای آن را درک کنند، بلکه کافی است آن را قبول کرده و سپس نتایج تجربی آن را بررسی کنند.

۱. در سیستم هورویچ اگر جسمی فضایی که تا به حال دیده نشده است بر زمین فرود آید و مردم آن را قرمز بدانند آن‌گاه چنین نیست که معنای قرمز توسعه یابد. یعنی مردم از قبل می‌دانسته‌اند که چه چیزی قرمز است و آیا کاربرد قرمز در مورد جسم فضایی صحیح است یا نه.

معنای دیگری کسب می‌کند. اگرچه در اکثر موارد این معنای دوم در ارتباط با معنای اول است اما می‌توان گفت از ویژگی پذیرش کلمه تولید نشده است. آن‌چه ویژگی پذیرش در این شرایط می‌گوید آن است که کاربرد فعلی این کلمه نادرست است. در واقع ویژگی پذیرش نمی‌تواند کاربردهای غیرمعمول (شوخی، استهزا، تمسخر...) را توضیح دهد. مثلاً «قرمز» در جملات معمولی زبان برای اشاره به اشیا قرمز به کار می‌رود و همچنین طرفداران تیمی ورزشی که لباس قرمز می‌پوشد نیز از «قرمز» در شعارهای خود استفاده می‌کنند. اما وقتی طرفداران تیم ورزشی در حال شعار دادن هستند یا طرفداران تیم‌های رقیب آن‌ها را با شعارهایی که حاوی «قرمز» است مورد تمسخر قرار می‌دهند هیچ شیء قرمزی وجود ندارد تا برآورده‌کننده ویژگی پذیرش کلمه قرمز باشد. برای حل این مسئله لازم است فرضیه معرفی ویژگی پذیرش بار دیگر بررسی شود. آن‌چه این فرضیه بیان می‌کند آن است که کاربردهای عمومی در زبان را می‌توان از طریق ویژگی پذیرش یا همان شرایط عمومی که یک کلمه صرفاً باید مطابق آن‌ها استفاده شود توضیح داد. مطمئناً کاربردهای یک کلمه به کاربردهای عمومی آن ختم نمی‌شود و تنها عامل تاثیرگذار در معنا و کاربرد یک کلمه، ویژگی پذیرش آن نیست [۲، ص ۸۷]. مثلاً برخی کلمات دارای ویژگی‌های کاربردی خاصی هستند که استعمال آن‌ها را در شرایطی خاص به کاربرد کلمات دیگر ارجحیت می‌دهد؛ برخی کلمات مؤدبانه‌تر از برخی دیگر هستند اگرچه آن‌ها را هم‌معنا می‌دانیم، یا دو کلمه «خداحافظ» و «بای‌بای» یک معنا دارند اما یکی از آن‌ها به طور معمول در زبان استفاده شده و دیگری نشانگر تاثیر زبانی دیگر بر کاربر زبان است. پس در دفاع از فرضیه پذیرش می‌توان گفت هرگاه کلمه‌ای خارج از ویژگی پذیرشش به کار می‌رود، عوامل کاربردی و هنجاری یکی از عوامل مؤثر بوده‌اند. مثال دیگر شرایطی است که تیله‌ای درون کیسه‌ای پنهان است و حدس می‌زنیم قرمز رنگ باشد. شرایط پذیرش «قرمز» می‌گویند که تنها در مواجهه با سطحی که به وضوح قرمز است می‌توان از کلمه قرمز استفاده کرد که در این مثال برقرار نیست. امور عملی و کاربردی حکم می‌کنند به طور فرضی و موقت ویژگی پذیرش را برقرار بدانیم و از کلمه «قرمز» مطابق آن استفاده کنیم. اما مسئله برای کلماتی که معنایی مجازی در شرایطی خاص به خود می‌گیرند اندکی دشوارتر است. مثلاً دو مهمان در یک ضیافت را در نظر بگیریم که تنها به مهمانی آمده‌اند و سعی دارند باب صحبت را با هم باز کرده و از تنهایی خارج شوند. در این شرایط صحبت‌های آغازین آن‌ها را به سختی می‌توان قابل تحویل به ویژگی پذیرش موجود در جملات مکالمه دانست. فردی که قصد دارد اولین نفر در فتح باب مکالمه باشد باید

جمله‌ای را به زبان بیاورد که توجه و علاقه فرد مقابل را جلب کند، پس آن چه کاربرد جمله اول را توجیه می‌کند تلاش برای جلب توجه فرد مقابل است و نه ویژگی پذیرش کلمات جمله که سازنده معنای عمومی آن‌ها است.

برای حل این مسئله می‌توان پیشنهاد جالبی را ارائه کرد که اگر چه بر پایه روش بدیع هورویچ در تبیین معنا بنا می‌شود اما با رویکرد کلی او متفاوت است. همان طور که بیان شد ویژگی پذیرش یک کلمه معین می‌کند در چه شرایطی کاربرد یک کلمه مقبول است، یا شیء‌ای به درستی توسط نامش مورد اشاره قرار گرفته یا صفتی بر شیء‌ای به درستی حمل شده است. می‌توان دید که در تعریف فوق از ویژگی پذیرش، تفاوتی میان معانی معمولی و معانی غیرمعمول (مانند معانی هنجاری، حدس‌ها، شرایط خاص اجتماعی همانند مثال فوق) لحاظ نشده است. حال می‌توان پیشنهاد داد همان طور که ویژگی پذیرش، توجیه‌گر کاربردهای معمول کلمه است، بعضی کلمات دارای «ویژگی حدس» نیز هستند که مشخص می‌کند در چه شرایطی می‌توان حدسی زد و از آن کلمه به طور مقبول استفاده کرد. به همین شکل هر کلمه‌ای دارای «ویژگی کاربردهای صرفاً محاوره‌ای» یا «ویژگی کاربردهای طنز» نیز هست که مشخص می‌کند کاربردهای مقبول محاوره‌ای یا طنز کلمه چیستند. پس به طور کلی، می‌توانیم ویژگی‌های کاربردی دیگری را مطابق با هر کارکرد غیرمعمول کلمه در نظر بگیریم که نشان می‌دهند چه جملاتی در آن کارکردهای غیرمعمول با معنا هستند. همه کارکردهای توصیفی یک کلمه، که همان کاربردهای مورد نظر هورویچ هستند، توسط ویژگی پذیرش توضیح داده می‌شوند و دیگر کاربردها نیز، طبق این پیشنهاد، از طریق مشابه اما توسط ویژگی‌های کارکردی دیگر توجیه می‌شوند.

## ۷. انطباق ویژگی پذیرش بر ویژگی‌های کارکردی دیگر

در بخش قبلی پیشنهاد کردیم که ویژگی‌های دیگری را نیز برای هر کلمه در نظر بگیریم تا بتوانیم برخی کاربردهای غیرمعمول کلمات، یعنی کاربردهایی که خارج از معنای معمول آن‌ها است، را توضیح دهیم. پس اگرچه کاربردهای توصیفی یک کلمه، یعنی کاربردهای معمولی آن، توسط ویژگی پذیرش هدایت می‌شود، اما ویژگی‌های دیگری نیز حضور دارند که بسته به شرایط خاص اجتماعی، مانند کاربرد طنز از کلمات، یا شرایط خاص علمی و نظری، مانند نظریه‌های خاصی که گاهی برای مفاهیم وضع می‌شوند و معنای خاصی را به آن‌ها بار می‌کنند، وارد بازی معنا شده و کاربردهای صحیح یک کلمه را معین می‌کنند. چنین پیشنهادی با هسته مرکزی نظریه‌های

کاربردی معناداری نزدیکتر است و همچنین شائبه این که این نظریه به سمت نظریه‌های تأییدپذیری<sup>۱</sup> سوق پیدا می‌کند را کم می‌کند. همان‌طور که در بیان دیدگاه‌های هوروویچ دیده می‌شود، ویژگی پذیرش در قالبی صورت‌بندی شده است که بسیار نزدیک به دیدگاه‌های تأییدپذیری یا پوزیتیویستی است. طبق نظر تأییدپذیرهای حلقه وین، معنای یک گزاره توسط روشی معین می‌شود که از آن طریق، گزاره تأیید تجربی می‌شود. به تعبیر دیگر، اگر گزاره‌ای را نتوان به شیوه تجربی راستی‌آزمایی کرد، آن‌گاه آن گزاره بی‌معنا خواهد بود. هوروویچ نیز در مثال‌های خود از ویژگی پذیرش، مواردی را انتخاب کرده که رنگ و بوی تجربه‌گرایی دارند، مثلاً در مورد رنگ قرمز، دیدن واضح سطح قرمز ضروری است. چنین مثال‌هایی سبب شده گاهی به اشتباه نظریه او را صورتی دیگر از نظریه تأییدپذیری قلمداد کنند در حالی که او به دنبال الگوی کلی کاربرد کلمه در زبان است.

اما راه‌حل پیشنهادی فوق‌زمانی مفید است که عملکرد ویژگی‌های سازنده معنا را به نحوی با هم متحد کرده و از تفرق آن‌ها جلوگیری کند. در مقام مثال می‌توان گفت عوامل سازنده معنای یک کلمه، یا به تعبیر بهتر عواملی که الگوهای کاربرد یک کلمه را می‌سازند، مانند بخش‌های مختلف یک ارتش هستند که اگرچه هر بخشی مستعد و توانا به عملی خاص است اما در مجموع یک هدف و یک عملکرد را برآورده می‌کنند. اما به شرطی می‌توان از این تمثیل استفاده کرد که بتوانیم همه ویژگی‌های سازنده معنا را در یک امر واحد متحد کنیم.<sup>۲</sup> یعنی همان‌طور که بخش‌های سواره‌نظام، پیاده‌نظام، پزشکی و پشتیبانی، یک هویت واحد به نام ارتش را ساخته و از منبع واحدی فرمان می‌گیرند، ویژگی‌های معنایی نیز در ساختن الگوها و تمایلات مرتبط با یک کلمه دارای همبستگی و اتحاد هستند.

پیشنهاد دومی که در این مقاله برای حل مسئله فوق‌مطرح می‌شود آن است که باید مطابق با نظر هوروویچ، نقش محوری در تعیین معنای یک کلمه را به ویژگی پذیرش آن بدهیم، با این اصلاح که محقق شدن شرایط ظهور و بروز استعداد و تمایلی که به کارگیری کلمه را مطابق ویژگی پذیرش هدایت می‌کند، بر محقق شدن یا نشدن شرایط لازم برای ویژگی‌های دیگر مؤثر است. به تعبیر دیگر و به عنوان مثال، ویژگی پذیرش کلمه «قرمز» هم تعیین‌کننده شرایطی است که در آن کلمه «قرمز» در معنای

### 1. verificationism

۲. بر اساس همدلی با هوروویچ باید فرض کنیم همه معانی در یک سطح نیستند. در واقع یکی از آن‌ها معنای اصلی است که نمی‌تواند هیچ‌گاه حذف شود زیرا ساخته ذهن انسان نیست.

توصیفی و معمولی خود مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم شرایطی که کلمه «قرمز» معنای طنز یا حدس دارد؛ و این امر به این شکل رخ می‌دهد که تنها زمانی کلمه قرمز می‌تواند معنای طنز داشته باشد که شرایط لازم برای ویژگی پذیرش (و معنای توصیفی) آن محقق نشود. یعنی تنها و تنها زمانی که ویژگی پذیرش یک کلمه مجال تحقق نداشته باشد، تحقق دیگر ویژگی‌های معنایی یک کلمه ممکن می‌شود.<sup>۱</sup> پس اگر تحقق ویژگی‌های دیگر معنایی، مانند ویژگی سازنده معنای طنز یا حدس یا ...، منوط و وابسته به تحقق یا عدم تحقق ویژگی پذیرش کلمه باشد، آن‌گاه ویژگی پذیرش نقش محوری و اصلی را در هدایت معنای یک کلمه خواهد داشت.

البته لازم نیست انقطاعی میان معانی متعدد فرض کنیم. می‌توان چنین پیشنهاد داد که ویژگی پذیرش، پایه همه معانی ممکن یک کلمه است. اگر این ویژگی همراه با امر مضاعفی نباشد همان مقبولیت صرف است و معنای معمولی را نتیجه می‌دهد. اما اگر شرایط چیز دیگری را به این ویژگی اضافه کرد (که در ادبیات به آن قرینه گفته می‌شود) آن‌گاه این انضمام، ویژگی‌های دیگر، مثلاً ویژگی طنز را می‌سازد که در این صورت حاصل کار بروز معنای طنز برای آن کلمه است. در این صورت ویژگی مقبولیت شرط لازم برای همه معانی خواهد بود.

اکنون برای تحکیم مطالب فوق باید به مسئله‌ای پاسخ دهیم. این مسئله را در مثالی بیان می‌کنیم که سعی دارد مثال نقضی برای پیشنهاد فوق باشد. ویژگی پذیرش یک کلمه تعیین‌کننده شرایطی است که برخی جملات خاص حاوی آن کلمه، به مانند یک اصل، مورد قبول قرار می‌گیرند. مثلاً کلمه «قرمز» در جمله «این سطح قرمز است» تنها در شرایطی استفاده می‌شود که سطحی به طور واضح قرمز باشد. این جمله در این شرایط مقبول کاربر زبان است. اما در همان زمان که این جمله مورد قبول کاربر زبان قرار می‌گیرد و او را متمایل و مستعد به کارگیری آن جمله در شرایط مواجهه با سطح قرمز می‌کند، بسیار محتمل است که گرایش‌های دیگری نیز برای به کار بردن کلمه قرمز وجود داشته باشد که از آن معنای طنز یا حدس گونه مراد می‌کنند. یعنی چنین به نظر می‌رسد تحقق یا عدم تحقق ویژگی پذیرش تأثیری در تحقق دیگر ویژگی‌های سازنده معنایی دیگر نداشته باشد. مثلاً شاید ممکن باشد هم به سطحی قرمز اشاره کرد و از آن

---

۱. فرض بر این است که هر وقت کلمه‌ای دارای دو معنا باشد آن‌گاه حضور معنای اول حضور معنای دوم را منتفی می‌کند. به تعبیری، یک جمله در هر باری که خوانده شود تنها یک معنا دارد و نمی‌توان همزمان دو معنای آن را در ذهن داشت. یعنی مثلاً نمی‌توان هر دو معنا را در ذهن داشت و سپس هر دو را در یک استدلال به کار برد. در واقع باید گفت هر معنا معادل یک گزاره است.

معنای توصیفی قرمز را منظور داشت و همزمان و در همان کاربرد برای تمسخر تیم ورزشی قرمزپوش استفاده کرد.

برای حل مسئله فوق، پیشنهاد سوم اصلاحی را چنین مطرح می‌کنیم که همه ویژگی‌های سازنده معنا به صورت گرایش یا حالت ذهنی نیستند و برخی از آن‌ها را باید متفاوت بدانیم. همان‌طور که در ابتدای این مقاله آمد، ویژگی پذیرش یک ویژگی التفاتی نیست، بلکه نحوه حصول آن در ذهن کاربر زبان متفاوت از ویژگی‌های دیگر مثلاً ویژگی سازنده معنای طنز است. وقتی کاربری بخواهد از معنای طنز کلمه استفاده کند هم به معنای اصلی کلمه آگاه است و هم معنای طنز کلمه را می‌داند. اما استفاده از معنای طنز یک کلمه بدون دانستن معنای اصلی آن ممکن نیست. به تعبیر دیگر ویژگی پذیرش یک ویژگی غیرالتفاتی بوده و مانند یک اصل معناشناختی است که در کنار دیگر اصول معناداری، ساختار زبان را می‌سازد. وقتی کلمه‌ای به معنای غیرتوصیفی خود، مثلاً در معنای استهزاء، به کار برده شود سازنده هیچ باوری نخواهد بود. وقتی طرفداران تیم قرمزپوش از کلمه «قرمز» در شعارهای خود استفاده می‌کنند نمی‌توان آن شعارها را واجد باوری دانست که در نهایت بتواند به دانش (با تعریف باور صادق موجه) منتهی شوند. اما آن معنا که از ویژگی پذیرش تولید می‌شود و تحت تأثیر شرایط کاربرستی نیست می‌تواند سازنده محتوای باورهای کاربر زبان باشد. از این رو، معنای ساخته‌شده از ویژگی‌هایی غیر از ویژگی پذیرش، همگی در رتبه دوم قرار دارند و تنها زمانی مجال ظهور را می‌یابند که معنای اصلی کلمه حاضر نباشد. معنای اصلی کلمه سازنده معنای جملات علمی بوده و سازنده معرفت است.

جملات بیان‌کننده ویژگی پذیرش، مانند آن چه درباره «قرمز» در ابتدای مقاله بیان شد، همانند برخی اصول معناشناسی هستند که همیشه مفروض گرفته می‌شوند. این مفروضات معناشناسی<sup>۱</sup> همان وظیفه‌ای را دارند که جلسه نامگذاری در نظریه معناداری کریپکی دارد [۵، ص ۹۶]. یک نام خاص می‌تواند علاوه بر معنای اصلی خود، یعنی اشاره داشتن به مسمای خود، کاربردهای دیگری نیز داشته باشد. مثلاً ممکن است نام یک بیماری از نام فردی که به آن مبتلا بوده گرفته شده باشد. مانند بیماری «لوگریگ»<sup>۲</sup> که نام یک بازیگر بیس‌بال آمریکایی است که در اثر این بیماری فوت کرد. اما وقتی مردم درباره بیس‌بال صحبت می‌کنند و از نام «لوگریگ» استفاده می‌کنند چنین نیست که همزمان معنای آن بیماری را نیز مراد کنند. اگرچه اشتراک لفظی کاملی در این جا دیده

1. Semantic stipulations

2. lou gehrig's disease

می‌شود اما تنها زمانی گوینده می‌تواند از آن واژه معنای بیماری را داشته باشد که دیگر قصد اشاره به یک بازیگر بیس‌بال را ندارد.

### ۸. نتیجه

طبق تفسیری که از نظریه معناداری هورویچ در این مقاله ارائه شد، برخی کاربردهای یک کلمه برتری خاصی نسبت به دیگر کاربردها دارند. این کاربردها که به تعبیر هورویچ بیان‌کننده ویژگی پذیرش کلمه هستند، سازنده معنای اصلی یا توصیفی کلمه می‌باشند. باید توجه داشت که معنا در نظریه‌های کاربردی همان الگوی کلی کاربرد است. کفایت این نظریه تنها زمانی تأمین می‌شود که بتوان علاوه بر پاسخ دادن به انتقادات، رابطه معنای فرعی یک کلمه با معنای اصلی را نیز توضیح داد. اگرچه سعی شد انتقادات با برخی اصلاحات رفع شود اما توضیح رابطه معنای اصلی کلمه با معنای فرعی ما را به این نکته رساند که نسبتی میان این معانی و کاربردها وجود دارد و آن این‌که معانی فرعی تنها زمانی امکان بروز پیدا می‌کنند که معنای اصلی غایب باشد. اگرچه فرضیه‌های جدیدی مانند رابطه کاربردهای فرعی کلمه با برخی ویژگی‌ها مطرح شد، اما همچنان نتیجه اصلی این مقاله تأیید نظر هورویچ است، یعنی می‌توان کاربردهای یک کلمه را از طریق ویژگی پذیرش آن کلمه توضیح داد.

### فهرست منابع

- [1] Fodor, J. and E. LePore (1992). Holism: A Shopper s Guide. Oxford. Blackwell.
- [2] Horwich, P. (1991). On the Nature and Norms of Theoretical Commitment, From a Deflationary Point of View. Oxford: Clarendon Press. pp:86-104
- [3] ----- (1998). Meaning .Oxford: Clarendon Press.
- [4] ----- (2005). Reflections on Meaning .Oxford: Clarendon Press.
- [5] Kripke, S. (1980). Naming and Necessity. Basil Blackwell.
- [6] Miller, A. (2000). Horwich, Meaning and Kripke s Wittgenstein, The Philosophical Quarterly, Vol. 50, No. 199, pp. 161° 74.
- [7] Putnam, H. (1975). The meaning of 'meaning' Minnesota Studies in the Philosophy of Science 7:pp 131-163
- [8] Schiffer, S. (2000). Horwich on Meaning , The Philosophical Quarterly, Vol, 50, No. 201, pp. 527° 36.
- [9] Searle , J. (1979). What is an Intentional State? in Dreyfus. ed Husserl, Intentionality and Cognitive Sciences, pp. 259-276.
- [10] Searle, J. (1983). Intentionality: An Essay in The Philosophy of Mind, Cambridge: Cambridge University Press.
- [11] Van Fraassen, B. (1980). The Scientific Image. Oxford: Clarendon Pres.